

تحلیلی از شیوه نگارش آخوندزاده

نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد تحول فکری عظیمی در ایران بود. در این دوران گروهی از متفکران که خارج از جرگه علما و متمایز از دولت مستبد قاجار و توده مردم بودند پا به عرصه وجود گذاشتند. این گروه، که معتقد بودند مسائل اجتماعی و سیاسی هسته اصلی زندگی انسان را تشکیل می دهد، درصدد برآمدند که راه‌های اصولی برای این مشکلات بیابند و این گروه علل اساسی فساد اجتماعی و بی عدالتی و ظلم رایج در ایران را نادانی توده مردم و ارزش‌های منسوخ اجتماعی می پنداشتند و تنها راه رستگاری را روی آوردن به دانش غرب و نشر و توسعه آن در میان مردم و در نتیجه بیداری و آگاهی توده می دانستند.

گذشته از سید جمال الدین افغانی، این گروه که شاهد شکست جنبش‌های شیخیه و بایه بودند، ناگزیر به مکتب‌های غیرمذهبی قرن هجدهم اروپا روی آوردند. با توجه به جو اجتماعی زمان خود تمامی این متفکران می کوشیدند که آن جنبه از اسلام را که با عقاید و مفاهیم غربی سازش پذیر بود، اقتباس کنند. اما ناگفته نماند که این متفکران هرگز درصدد تفسیر دوباره حکمت اسلامی به گونه‌ای که اصلاح طلبان مذهبی در گذشته انجام داده بودند، برنیامند و تنها کوشیدند که مفاهیم و عقاید غربی را با اسلام سازش دهند و هدفشان اصلاحاتی در جهت جدایی مطلق و کامل امور دنیوی از امور دینی بود.

تمامی این متفکران خواهان تغییر و تحول اجتماعی بودند و خود را در برابر اجتماع خود مسئول می دانستند و هدفشان این بود که پیام عصر خود را به توده برسانند. این پیام هواداری از عقل، علوم جدید، آزادی، و پیشرفت بود. گرچه هیچکدام از این متفکران فعالانه

در جنبش های سیاسی عصر خود شرکت نجستند، اما اثر افکار و عقاید آنان را در سیر تحولی این جنبش ها و نتایج آن ها را نمی توان نادیده گرفت.

پیشکسوت این متفکران میرزا فتحعلی آخوندزاده بود که در سال ۱۸۱۲ در شهر کوچکی در غرب آذربایجان به نام نُخو، که بعدها در سال ۱۸۲۸ ضمیمه خاک روسیه شد، به دنیا آمد. جد پدریش از اهالی رشت، پدرش از اهالی تبریز و مادرش اهل مراغه بود. میرزا فتحعلی هفت ساله بود که پدر و مادرش از یکدیگر جدا شدند و وی به همراه مادرش روانه اردبیل شد. در سیزده سالگی به همراه عموی بزرگ خود که به یکی از شهرهای کوچک قفقاز منتقل شده بود، اردبیل را ترک کرد و در پی جنگ ایران و روس در سال ۱۸۲۸ خانواده کوچکش تصمیم گرفتند به نُخو، زادگاه فتحعلی، بازگردند.

در نُخو که شیعیان اکثریت داشتند، میرزا فتحعلی آموزش سنتی شیعی دید و به مطالعه علوم مذهبی، منطق، علوم اسلامی، عربی، فارسی، و ترکی پرداخت. خانواده فتحعلی وی را تشویق می کردند که به جرگه روحانیان پیوندد، ولی وی چندی بعد راه دیگری در پیش گرفت و زیر نظارت آموزگاران خصوصی و دوستان عالیشان به مطالعه فلسفه و تصوف پرداخت. در سن ۲۲ سالگی به تفلیس رفت و مطالعه زبان روسی را آغاز کرد بعد از فراگیری زبان روسی، در «دفتر کشوری فرمانفرمای قفقاز» به کار مشغول شد و این کار را تا آخر ادامه داد و به سبب رفاهی که داشت تمامی عمر خود را صرف نوشتن مقالات، نمایشنامه ها، بازنگرایی زبان های ترکی و فارس، و مکاتبه با دوستان خود در خارج و داخل قلمرو روسیه کرد.

اقامت در تفلیس که در آن زمان مرکز قفقاز به شمار می آمد، به آخوندزاده این فرصت را داد که با روشنفکران برجسته ارمنی، گرجی، و روسی آشنا شود. این روشنفکران که اغلب شاعران، نویسندگان، و روزنامه نگاران انقلابی بودند، وی را با عقاید فلسفی و سیاسی غربی آشنا کردند. آخوندزاده که سخت از این آشنایی تاثیر پذیرفته بود، نخست به انتقاد از جامعه عقب افتاده روسیه تزاری پرداخت. ولی چون خود را، به رغم آنکه تُرک زبان بود و جایگاهش در تفلیس گرجستان، در خاک روسیه، همواره ایرانی می نامید و ایران را وطن خود می دانست، درصدد برآمد دلایل عقب افتادگی جامعه ایران را بررسی کند و در این راه برای بیداری مردم به انتقاد از ارتجاع سیاسی و مذهبی در ایران پرداخت.

میرزا فتحعلی انتقاد اجتماعی-سیاسی خود را با کار نمایشنامه نویسی آغاز کرد.

هدف وی از نمایشنامه نویسی جز انتقاد از جامعه و در نتیجه بیدار کردن مردم نبود. شیوه واقع‌گرایانه وی در نمایشنامه نویسی، کم‌دی‌های وی را هم چون آینه‌ای ساخته که منعکس‌کننده نیک و بد و زشت و زیبای جامعه اوست. در یکی از نمایشنامه‌های خود به اسم ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر آخوندزاده از دو شخصیت متضاد برای بیان درد اجتماع خود که همانا نادانی و جهل توده و اعتقاد پوچشان به اکسیر است، استفاده می‌کند. ملا ابراهیم خلیل شاید را در برابر حاجی نوری شاعر روشن بین قرار می‌دهد، سپس حرف اصلی خود را به این عبارت بیان می‌کند: «صنعت هر کس برای خودش اکسیر و مایه گذران اوست، دیگر چه لازم کرده پشت سر کیمیاگرها بیفتد؟»^۱ به این صورت که ابتدا صنعت و مهارت حرفه‌ای را به اکسیر تشبیه می‌کند، که این خود نشانه اهمیت است که برای فلسفه عمل قائل است، و از طرفی با استفاده از فعل «پشت سرفتادن» به پیروی بی‌جای توده از عوام فریبان اشاره می‌کند.

در کم‌دی سیاسی-اجتماعی وزیرخان لنگران، آخوندزاده به انتقاد از جامعه مردسالار ایران می‌پردازد و با استفاده از نامهای کنایه‌دار برای شخصیت‌های نمایشنامه خود دامنه انتقاد خود را وسعت می‌دهد و تضاد طبقاتی را در جامعه ایران طرح می‌کند. «نسا» (یعنی زن / طبقه زنان / طبقه استثمار شده) را در برابر «خان» (طبقه مردان / طبقه حاکمه / طبقه استثمار کننده) قرار می‌دهد و در آخر عقیده خود را از دهان «نسا خانم» به این صورت ادا می‌کند که دختر با «رضایت» خود با نامزدش ازدواج می‌کند. تأکید وی بر رضایت دختر در انتخاب همسرش دال بر عقیده وی به اعطای آزادی به زنان و ارتقاء مقام اجتماعی آنان است.

در نمایشنامه مسیوژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر، آخوندزاده بر جنبه سیاسی نمایشنامه بیش از جنبه اجتماعی آن تأکید دارد و با طنز نیشداری صدارت حاج میرزا آقاسی را به باد انتقاد می‌گیرد و بار دیگر از شگرد خود یعنی بیان عقیده انتقادی خود به صورت پرسشی استفاده می‌کند: «مگر دیوهای من سر بازان ایرانی هستند که مفت خدمت بکنند؟ مگر من وزیر حاج میرزا آقاسی هستم که هیچ چی به آنها ندهم جز فحش و تهدید!»^۲ به زبان عوام و با استفاده از کلمات مأنوس، آخوندزاده به زبان «درویش جادوگر» وضع اسفبار بیگاری سر بازان «بی جیره و مواجب» ایران را در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی بیان می‌دارد.

شیوه انتقادی نثر آخوندزاده در نمایشنامه ستارگان فریب خورده یا یوسف شاه بخوبی دیده می‌شود. در این نمایشنامه آخوندزاده ماهرانه زمان وقوع داستان را عقب می‌برد،

حال آن که هدفش انتقاد از ارتجاع سیاسی و مذهبی زمان خود است. داستان این نمایشنامه که از تاریخ عالم آرای عباسی گرفته شده سرگذشت «یوسف سراج» است که علیه ملایان مردم فریب برخاسته تا مردم را برانگیزد. شاه خرافه‌پرست به واسطه تحریک ملایان چندی سلطنت را به یوسف سراج می سپارد تا نحوست کواکب (به خاطر انتقاد وی از ملایان) دامنگیر او شود. ولی همینکه یوسف سراج به تخت سلطنت می نشیند بساط ظلم سلطنت را برمی چیند و خوان عدل و داد می گسترده. در این حکایت ملباشی خطاب به شاه صفوی می گوید: «در مملکت اسلام موافق احادیث صریحه مالک تخت و تاج را واجب اطاعه و شریف الذات نمی دانند. این درجه عالیه را حق امام و به نیابت امام از مجتهدین اعلم متعلق می دانند... این ملعون یوسف سراج به پیروان خویش تلقین ساخته که علمای گرام به مردمان عوام فریب می دهند... اجتهاد لازم نیست، و خمس و مال امام دادن خلاف است.»^۳ برای دفع نحوست کواکب، یوسف سراج را چندی به تخت می نشانند ولی هماندم اعلام می کند که «حالت حکام ولایات ما بسیار شبیه است به زالوهایی که خونی مکیده و گنده و کلفت شده باشند. صاحب زالوها آنها را گرفته فشاری می دهد که همه آن خون‌ها را قی کنند، بعضی به همین جهت بمیرند و بعضی به ضعف و نقاهت بسر برند.»^۴ آخوندزاده در این حکایت با استفاده از اسم «یوسف» برای شخصیت اصلی داستان در واقع نتیجه داستان را از قبل روشن ساخته است. «یوسف» در این حکایت چه بسا اشاره‌ای ضمنی به «حضرت یوسف» است و داستان ستمهایی که بر او رفته و سرانجام آن پیروزی حق بر باطل است. سرانجام این حکایت نیز پیروزی یوسف شاه (طبقه ستم‌دیده و ضعیف) بر شاه صفوی و ملایان ارتجاعی (طبقه ظالم و قوی) است که این خود جنبه انسانی داستان را می رساند. آخوندزاده در این داستان برای بیان منظور خود به استعاره دست یازیده است. شاه صفوی و ملایان مرتجع را به زالوتشبه می کند که خون مردم را می مکند و عاقبت مردم آنان را می فشارند تا خون مکیده را قی کنند و حقوق غصب شده خود را بازستانند. جنبه دیگر داستان انتقاد شدید آخوندزاده از تئوری سیاسی مذهب تشیع دوازده امامی است. آخوندزاده با این عبارت «این درجه عالیه را حق امام و به نیابت امام از مجتهدین اعلم متعلق می دانند...» با اشاره به مسئله غیبت کبرای امام دوازدهم و رهبری مجتهدان، «مراجع تقلید» را به باد انتقاد گرفته است و عقیده خود را در آخر از زبان یوسف شاه با آوردن عبارت «... اجتهاد لازم نیست» در مورد جدایی دین از دولت و کوتاه کردن دست علمای دین از امور مملکتی بیان می دارد.



مرحله دوم در تحول فکری آخوندزاده طرح وی برای اصلاح الفبای فارسی-عربی بود. هدف آخوندزاده در این مرحله همان هدف قبلی بود. آخوندزاده که درمان درد عقب افتادگی ایران را تقلید از غرب یافته بود، طرح الفبا را برای آسان کردن رواج دانش و مدنیت غربی پیش کشید: «غرض از تغییر خط اسلام این بود که آلت تعلم علوم و صنایع سهولت پیدا کرده کافه ملت اسلام شهری یا دهاتی، حضری یا بدوی، ذکوراً یا اناثاً مانند ملت پروس به تحصیل سواد و تعلیم علوم و صنایع امکان یافته پا به دایره ترقی گذارده و رفته-رفته در عالم تمدن خود را به اهالی اروپا برساند.»^۵ در این عبارت آخوندزاده ملل اسلامی عقب افتاده را در برابر ملل غربی پیشرفته قرار می دهد. خط را به اسلام نسبت می دهد و خط اسلامی را عاملی می داند که فراگیری دانش غرب را دشوار ساخته و ملل اسلامی را از رسیدن به «اهالی اروپا» بازداشته است.

آخوندزاده در راه ارائه طرح خود برای اصلاح الفبا روشی را بر می گزیند که سبب رنجش علمای مذهبی نشود: «یقین است که این نوع تجدید هرگز مخالف شرع شریف نخواهد شد و علمای گرام در تعلیمش مخالفت نخواهند کرد، زیرا که چند صد سال قبل از این خط کوفی تغییر یافت و علما به تغییرش رضایت دادند. امید چنان است که به تعلیم این خط جدید نیز در جنب خط قدیم رضا بدهند، خصوصاً که مرام این خط جدید فایده عموم ملت است.»^۶

با اینهمه، هدف آخوندزاده از طرح اصلاحی خود نه حمایت از «شرع شریف» بود و نه جلب نظر «علمای گرام» بلکه هدف اصلی وی رواج علوم غربی در میان توده مردم بود و برای این کار ایجاد الفبای جدید را واجب می دانست، چنان که آن را به «خون تازه و گرم» تشبیه می کند که «باید به رگهای [توده مردم] که علی الظاهر نفس می کشند [ولی] در باطن مرده محسوب می شوند، ریخته شود.»^۷ در واقع، آنچه آخوندزاده را به اصرار در اصلاح الفبا واداشته بود، همانا اعتقاد وی به تحولات آموزشی در جامعه و تقدم آن بر تحولات دیگر است: «راه آهن واجب است اما تغییر الفبا واجب از آن است... به علت این که بدون تربیت ملت قوانین فایده نخواهد بخشید.»^۸

آخوندزاده شکی نداشت که الفبای جدید به رواج دانش غرب خواهد انجامید و رواج علوم غربی پیشرفت و تغییر نهادهای سیاسی و حکومت اعتدالی و دموکراتیک و برجسته شدن بازار استبداد و استبدادگران را به دنبال خواهد داشت: «مگر شما منکر این معنی هستید؟ آشکار است بعد از انتشار و ترقی علوم، دیسپوتیزم و فئاتیزم و سپرستیون نخواهد

ماند.»^۹ آخوندزاده ایمان خود را در پاسخ به سؤالی که مطرح کرده است نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، جواب خود را با «آشکاراست» آغاز می‌کند که این خود یکی از ویژگیهای آخوندزاده به عنوان اندیشمندی است که در ابراز عقاید خود تردید و تشکیک به خودش راه نمی‌دهد. از طرفی این عبارت روشنگریکی از خصوصیات شیوه نگارش آخوندزاده است، یعنی آوردن واژه‌های بیگانه با تلفظ فرانسوی یا ترکی آن. سراسر نوشته‌های آخوندزاده در زمینه‌های سیاسی و فلسفی پر از واژه‌های بیگانه است که از شیوایی نشروی (به رغم جاننداری و تعبیرهای تازه آن) کاسته است.



مرحله بعدی را آخوندزاده با نوشتن رساله‌ای به نام مکتوبات کمال الدوله آغاز کرد. آخوندزاده در این رساله انتقاد خود را از دو نهاد اصلی جامعه یعنی مذهب و سیاست به صورت مکاتبه بین شاهزاده کمال الدوله و شاهزاده جلال الدوله عنوان می‌کند. این دو اسم واقعی نیست. آخوندزاده زمان نامه نگاریها را به عقب برده است. در این رساله آخوندزاده عقاید و افکار خود را از زبان شاهزاده کمال الدوله (که نماینده روشنفکری و ترقی خواهی و خواهان تمدن غرب است) بیان می‌دارد، و این عقاید را در برابر اندیشه‌های جلال الدوله مرتجع قرار می‌دهد. سعی آخوندزاده در این است که دلایل سست و منطقی ضعیف را از آن جلال الدوله قلمداد کند. در عوض منطقی کمال الدوله را بُرا و قوی جلوه‌گر سازد، تا بدین وسیله گفته کمال الدوله در خواننده موثر واقع گردد. هدفش از این تقابل اندیشه یکی این است که جلال الدوله و طبقه‌ای را که جلال الدوله نماینده آن است به باد انتقاد و تمسخر بگیرد و از طرفی دیگر عقاید کمال الدوله را، که در واقع اندیشه‌های خود اوست، درست جلوه دهد. از اینرو، آخوندزاده در اینجا از قیاس ضدین بهره جسته است تا کلام خود را قوت بخشد.

در نامه اولی کمال الدوله، آخوندزاده ایران پیش از حمله اعراب را می‌ستاید و تصویر زیبای آن را برای بیان مقصود خود، که همانا سرزنش اعراب و غیر مستقیم اسلام است، در برابر ایران زمان خود قرار می‌دهد: «ای کاش به ایران نیامدمی و احوال این ملت را ندیدمی. جگرم کباب شد... ای ایران، کوآن شوکت و سعادت باستانی به عهد پادشاهان بزرگ تو؟ اگر چه آن گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگو دنیا به منزله شمعی است در مقابل آفتاب، لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در مقابل ظلمت.»^{۱۰} نثر آخوندزاده در این رساله به سادگی بیشتری گرایش پیدا کرده است. جملات کوتاه شده و گاهی به کوتاهی اصطلاح روزمره «جگرم کباب

شد» درآمده است، برای اثر کردن در خواننده به اغراق متوسل شده است و با آوردن کلماتی مانند آفتاب، شمع، نور، و ظلمت سعی می کند تضاد بین غرب و شرق را از یکطرف و تضاد بین ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام را از طرف دیگر، هرچه بارزتر جلوه دهد. در جای دیگر آخوندزاده در ابراز حس ملی گرایی خود از یکطرف و در ابراز تنفر شدید خود از اعراب از طرف دیگر، بعد از توصیف شکوه ایران باستان، ایران را به دختر زیبای معصومی تشبیه می کند که مورد تجاوز اعراب وحشی قرار گرفته است. این تشبیه و استفاده از کلمه تجاوز و صفت «وحشی» برای اعراب میزان علاقه وی به ایران و میزان تنفر وی از اعراب (و غیر مستقیم از اسلام) را نشان می دهد و از طرفی بیانگر این واقعیت است که آخوندزاده چه بسا تحت تاثیر تئوریهای نژادپرستانه زمان خود، یعنی میانه و نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا، بوده است. همچنین در دفاع از جامعه زرتشتیان و اشاره غیر مستقیم به ایران قبل از حمله اعراب، آخوندزاده از واژه کسوف بهره جسته است، و با استفاده از این واژه سعی دارد که سلطه اعراب را به ایران به دوره تاریکی و ظلمت تشبیه کند.

آنچه آخوندزاده را به دفاع از ایران و حمله به اعراب واداشته علاقه شدید او به این مرز و بوم است. وی خود را ایرانی می دانست: «آرزوی من این است که... ایرانیان بدانند که ما فرزندی پارسیانیم و وطن ما ایران است... ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک مینونشان خود بدهیم.» آخوندزاده واژه وطن را در تمامی نوشته های خود به معنی کامل سیاسی جدید آن به کار برده است و در بیان متفرعات آن ترکیبات لغوی و اصطلاحات متفاوتی آورده است. «خاک مینونشان» در عبارت فوق یکی از این ترکیبات است.

آخوندزاده که علل نابسامانی وطن را در ارتجاع سیاسی-مذهبی جستجو می کند، ابتدا زبان به انتقاد از سلطان قاجار می گشاید: «پادشاه تو از پروقری [Progress] دنیا غافل و بی خبر و در پایتخت خود نشسته چنان می داند که سلطنت عبارتست از پوشیدن البسه فاخره و خوردن اغذیه لطیفه و تسلط داشتن به مال و جان رعایا و زیردستان بی حد و انحصار و رکوع و سجود کردن مردم به او و ایستادن ایشان در فرمانبرداری او مثل عبد ذلیل... پادشاه غیرتمند و صاحب ناموس از چنین سلطنت عار باید داشت و از چنین ریاست بیزار باید باشد.»^{۱۲} محتوای گفتار آخوندزاده در اینجا تحریک آمیز است. گذشته از این که بار دیگر برای بیان مقصود خود طبقه حاکمه و توده مردم را در دو قطب متضاد قرار داده است، در انتها پوشیده و سربسته شاه قاجار را تحقیر می کند و به او «غیرت و

ناموس» را گوشزد می‌کند. یعنی دو صفتی که، بنا به اعتقاد وی، شاه قاجار فاقد است. بعد از انتقاد، آخوندزاده زبان به اندرز می‌گشاید و شاه را به حکومت معتدله^{۱۳} و مبتنی بر قانون اساسی، تأسیس پارلمان و دخالت مردم در وضع قوانین ترغیب می‌کند. زیرا معتقد است که توجه طبقه حاکمه به رفاه مردم حبّ وطن را در آنان برمی‌انگیزد که این خود موجب بقای سلطنت شاه خواهد شد. ولی اطاعتی که به سبب خوف و وحشت باشد دوام و ثبات نخواهد داشت. «بالا تر از نادر دیسپوت و قهار نمی‌توان شد و بالاتر از اطاعتی که به او می‌نمودند تصور نمی‌توان کرد. عاقبت به عالمیان معلوم است که نتیجه اش چه شد.»^{۱۴} در اینجا آخوندزاده برای بیان مقصود خود از کنایه تاریخی استفاده کرده است. به عبارت دیگر، وی به سرنوشت نادر که به دست نوکران خود کشته شد. و بعد از او سلسله افشاریه رو به زوال رفت اشاره می‌کند، و سرپوشیده به شاه قاجار گوشزد می‌کند که اگر او نیز رویه نادر را پیش گیرد به سرنوشت نادر دچار خواهد شد. نکته جالبی که در انتقاد آخوندزاده از طبقه حاکمه باید گفت این است که وی گرچه دم از حکومت مبتنی بر قانون اساسی می‌زند، اما زمانی که پای برنامه‌های اصلاحی و اجرای آنها به میان می‌آید، به عنوان مثال از پطر کبیر و فردریک کبیر نام می‌برد. از طرف دیگر، در تشویق شاه به همکاری با اصلاح طلبان به مزایایی که تعلیم و تربیت توده برای بقای تاج و تخت شاه دارد اشاره می‌کند، نه مزایایی که این تعلیم و تربیت برای خود توده دارد (یعنی بیداری و آگاهی توده) و شاید به این خاطر که وی اصلاحات و انقلاب از بالا را به انقلاب مردمی ترجیح می‌دهد.

بعد از انتقاد از شاه قاجار، آخوندزاده انتقاد خود را متوجه ملایان می‌کند: «در معابر و کوچه‌ها... در هر طرف سادات با شال و عمامه سبز و آبی جلومردم را گرفته می‌گویند: من به هیزم چینی نمی‌روم، آب نمی‌آورم، زمین نمی‌کارم، کشت نمی‌روم، نعمت می‌خورم، ول-ول می‌گردم. من از اولاد آن اجداد هستم که تو را به این روز و این ذلت انداخته‌اند.»^{۱۵} در اینجا، آخوندزاده حرف را در دهان ملایان می‌گذارد تا شخصیت آنان را توصیف کند. آخوندزاده پا را از این فراتر گذاشته به تخطئه دین می‌پردازد: «الآن در کل فرنگستان و ینگگی دنیا این مسئله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینی موجب سعادت ملک و ملت است یا این که موجب ذلت ملک و ملت است؟ کل فیلسوفان آن اقالیم متفق‌اند در این که اعتقادات دینی موجب ذلت ملک و ملت است. در هر خصوص حتی اشهرایشان از متاخرین حکیم بوقل نام که تصنیفش جهانگیر و مسلم شده است در این عقیده زیاد بر دیگران غور کرده است و از دلایلش این است که ملل تابع

دستگاه پاپ، که پیرو اقاویل کشیشان و افسانه‌گویان هستند، در علوم و صنایع آنآ فآنا رو در تنزل می‌باشند. اما سایر ملل غرب که از قید اعتقادات دینیه وارسته پیرو عقل و حکمت شده‌اند، در علوم و صنایع روزبه روز و ساعت به ساعت در ترقی هستند، چه اختراعات غریبه و چه ایجادات عجیبه از نتیجه علم ایشان در عالم ظهور کرده، موجب سعادت و آسایش بنی نوع بشر گردیده است» و همه آن در سایه علم و معرفت تحقق یافته است.^{۱۶} آخوندزاده بار دیگر برای اثر کردن در خواننده خود دست به طرح سؤالی زده است. ولی خواننده قبل از این که به عبارت بعدی برسد جواب سؤال را حدس زده است، زیرا آخوند زاده با استفاده از صفت باطله برای عقاید مذهبی نظر خود را (که از قول حکمای غرب بیان می‌دارد)^{۱۷} به خواننده القاء کرده است: دین سدی در راه اشاعه تمدن در میان ملل مشرق زمین، بخصوص ملل اسلامی، است و برای متقاعد کردن خواننده، آخوندزاده از تجربه ملل غربی و رهایی آنان از سلطه قرون وسطایی دستگاه پاپ و سعادت و آسایش حاصل از آن بهره می‌جوید. راه این رهایی را آخوندزاده در پیروی از عقل و حکمت و توسل به علم می‌داند. از اینرو، می‌توان از این عبارت به دو نتیجه پی برد، یکی این که آخوندزاده خواستار اصلاح دین است، دوم این که عقل و اندیشه علمی را بر دین و ایمان صرف ترجیح می‌دهد.

هدف آخوندزاده از اصلاح دین همانا سازگار کردن آن با مفاهیم غربی و کاهش نفوذ علمای مذهبی در جامعه و سیاست است. وی که معتقد به اصالت عقل و تجربه است و پیشرفت و ترقی انسان را در پیروی از عقل می‌داند، نه پیروی از اولیای دین، اجتهاد و تقلید را به باد انتقاد می‌گیرد. چنانکه می‌گوید: «ما دیگر از تقلید بیزار شده‌ایم. تقلید خانه ما را خراب کرده است. حالا در این صدد هستیم که قلاده تقلید را از گردن خودمان دور انداخته از ظلمانیت به نورانیت برسیم و آزاد و آزاده خیال بشویم.»^{۱۸} آخوندزاده بار دیگر برای بیان مقصود خود از استعاره بهره‌جسته است. رستگاری توده عامی از زندان دین و رهنمونیشان به روشنایی آزاداندیشی را در شکستن یوغ تقلید می‌بیند و شکستن این یوغ را تنها در پیروی از خرد و روی آوردن به علم می‌بیند. در مصرع بیت اول در یکی از اشعار خود تحت عنوان «تقلید و اجتهاد»، آخوندزاده علم و تقلید را در دو کفه ترازو قرار می‌دهد، سپس با انتقاد یکجانبه از تقلید و اجتهاد و این که این دو سرچشمه تمامی اختلافات در ایران هستند، به نفع علم وضع می‌گیرد. آخوندزاده که دین و خرافات را یکی می‌داند، بار دیگر در نمایشنامه مسیوژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه، که به آن اشاره کردیم، علم و خرافات (دین) را در قالب دو شخصیت در

برای یکدیگر قرار می دهد، به گونه ای که در پایان نمایشنامه مسیو ژوردان (علم) بر درویش مستعلی شاه جادوگر (خرافات / دین) پیروزی می شود.

تأکید آخوندزاده بر اصلاح دین و برانگیختن مردم به پیروی از عقل و روی آوردن به علم، برای ریشه کن کردن جهل و ظلمت و رواج دانش غرب و در نتیجه پیشرفت است: «مادامی که علم رواج ندارد، و مادامی که بواسطه [جهل] مردم قابل نیستند که حق را از باطل فرق دهند، هر روز یک شیخ احمد بحرینی و هر روز یک باب، یک رکن رابع، ظاهر خواهد شد و به عالم فتنه و آشوب خواهد انداخت و خلق را سرگردان و بدبخت خواهد کرد. چون علم رواج یافت راه امثال اینان هم بسته می شود و خلق از جهالت و فتنه و آشوب آزاد می گردد.»^{۱۹} گذشته از اشاره ای ضمنی به «جهل» عامه و این که توده مردم بواسطه جهالت باسانی بازچپه دست عوام فریبان می شوند، آخوندزاده طنز نیش دار خود را متوجه دو جنبش شیخیه و بابیه نیز می کند و رکن رابع را با شیخ احمد بحرینی هم نشین می کند و هدفش از این کنایات تاریخی اینست که درمان درد جامعه ایران دین و مذهب جدید نیست، بلکه رواج علم و دانش و اولویت تغییر نهادهای آموزشی بر تغییر نهادهای سیاسی جامعه است.

اما شکست چه در زمینه اصلاح الفبا و چه در زمینه چاپ مکتوبات وی را دچار افسردگی نمود. این افسرده حالی در آخرین نامه ای که آخوندزاده به ملکم خان نوشته کاملاً پدیدار است:

ای مثل من غمزده و به آرزوها نرسیده و در هر جا تیر مرادش به هدف نخورده و از ناقابلی و کج فهمی معاصرین بستوه آمده.

عاقبت کمال الدوله با ترجمه روسی از چاپ بیرون شد... الفبا را نه من پیش بردم و نه شما... سواد این کاغذ مرا در کتابچه ای ثبت فرمایید که بلکه آیندگان از اخلاف ما آن را ببینند و بدانند که من و شما در این باب چه تلاشها کردیم و به جایی نرسید، بلکه ایشان این خیال را از قوه به فعل آورند، اما به ایشان نیز اعتماد ندارم.^{۲۰}

گذشته از برخی غلطهای املائی و انشایی و به رغم افراط کار بُرد ویژه های بیگانه، نثر آخوندزاده نثری است جاندار و پراز تعبیرهای تازه. نثرش شیوا نیست ولی رسا، رُک و آشکارگو است. طنزش نیشدار و بُرّاست، ولی تنها برای به مسخره گرفتن نهادهای جامعه به کار نمی رود، بلکه هدفش بازگو کردن واقعیات اجتماعی است و شناختن عناصری که مانع پیشرفت هستند. طنز آخوندزاده در خلال تحولات فکریش بتدریج بهتر شده است.

نشر آخوندزاده ساده است. این سادگی بوضوح در آن نامه به چشم می خورد. استفاده از کلمات گفتاری یکی از خصوصیات بارز نثر وی است. نام نبردن از سوم شخص (که سخن درباره اوست) استفاده از استعارات و کنایات تاریخی و قیاس ضدین و در کنار هم نهادن مفاهیم متضاد از دیگر خصوصیات این نثر است. اما نوشته های آخوندزاده در پیشبرد افکار و اندیشه هایش چندان مؤثر واقع نشد و بیداری اذهان مردم به متفکران بعد از او واگذار شد و در این میان میرزا آقاخان کرمانی آنچه را که آخوندزاده ناتمام گذاشت به پایان رسانید.

پانویس ها:

۱. فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوند زاده، ص ۴۲.
۲. همان، ص ۴۳.
۳. همان، ص ۵۱.
۴. همان، ص ۵۱.
۵. آخوندزاده (به محرز روزنامه حقایق اسلامبول، ۱۲۹۰، نامه ها، ص ۳۰۲).
۶. آدمیت، همان، ص ۷۸.
۷. آخوندزاده، نامه ها، (نامه به علی خان مشیرالوزاره)، ص ۳۱۴.
۸. آخوندزاده، همان، ص ۲۸۸.
۹. همان، ص ۲۸۰.
۱۰. آدمیت، همان، ص ۱۲۱.
۱۱. آخوندزاده، نامه ها، ص ۲۴۹.
۱۲. آخوندزاده، مکتوبات کمال اللوله، ص ۲۲.
۱۳. آخوند زاده «حکومت معتدله» را با اصطلاحات دیگری مانند «سلطنت قونس توتسی» و یا «کونستسیون» در نوشته های خود به کار برده است که هر سه اصطلاح به معنی نظام مشروطیت است.
۱۴. آدمیت، همان، ص ۱۵۱.
۱۵. آخوندزاده، مکتوبات، ص ۴۰.
۱۶. آدمیت، همان، ص ۱۹۱-۱۹۲.
۱۷. اعتقاد آخوندزاده به برتری دانش غرب به حدی است که در بعضی از نوشته های خود گفتار متفکران غربی را دلیلی بر درستی گفتار خود قلمداد می کند. برای مثال، در انتقاد از اشعار «رومی» زمانی که مفهوم صوفیانه «فنا» را مورد بحث قرار می دهد و این که روح «قائم به ذات» نیست بلکه قائم به جسم است، برای قانع کردن خواننده ایرادهای وارده بر اشعار مولوی را نتیجه اندیشه های خود نمی داند، بلکه آنان را چکیده افکار و عقاید «حکمای مغرب» می داند.
۱۸. آخوندزاده، نامه ها، ص ۱۳۱.
۱۹. آخوندزاده، مکتوبات، ص ۱۸۳.
۲۰. آخوندزاده، نامه ها، ص ۳۳۲.

کتابنامه:

- میرزا فتحعلی آخوندزاده، القباى جدید و مکتوبات، به اهتمام پروفیسور حمید محمدزاده، تبریز، ۱۳۵۷.
- میرزا فتحعلی آخوندزاده، مکتوبات، با مقدمه و تصحیح و تجدید نظر م. صحبدم، تهران، ۱۳۶۴.
- میرزا فتحعلی آخوندزاده، «مکتوبات آخوندزاده»، القبا، دوره دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۶۲.
- فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، ۱۳۴۹.

۱۰. ...

۱۱. ...

۱۲. ...

۱۳. ...

۱۴. ...

۱۵. ...

۱۶. ...

۱۷. ...

۱۸. ...

۱۹. ...

۲۰. ...

۲۱. ...

۲۲. ...

۲۳. ...

۲۴. ...

۲۵. ...

۲۶. ...

۲۷. ...

۲۸. ...

۲۹. ...

۳۰. ...

۳۱. ...

۳۲. ...

۳۳. ...

۳۴. ...

۳۵. ...

۳۶. ...

۳۷. ...

۳۸. ...

۳۹. ...

۴۰. ...

۴۱. ...

۴۲. ...

۴۳. ...

۴۴. ...

۴۵. ...

۴۶. ...

۴۷. ...

۴۸. ...

۴۹. ...

۵۰. ...

۵۱. ...

۵۲. ...

۵۳. ...

۵۴. ...

۵۵. ...

۵۶. ...

۵۷. ...

۵۸. ...

۵۹. ...

۶۰. ...

۶۱. ...

۶۲. ...

۶۳. ...

۶۴. ...

۶۵. ...

۶۶. ...

۶۷. ...

۶۸. ...

۶۹. ...

۷۰. ...

۷۱. ...

۷۲. ...

۷۳. ...

۷۴. ...

۷۵. ...

۷۶. ...

۷۷. ...

۷۸. ...

۷۹. ...

۸۰. ...

۸۱. ...

۸۲. ...

۸۳. ...

۸۴. ...

۸۵. ...

۸۶. ...

۸۷. ...

۸۸. ...

۸۹. ...

۹۰. ...

۹۱. ...

۹۲. ...

۹۳. ...

۹۴. ...

۹۵. ...

۹۶. ...

۹۷. ...

۹۸. ...

۹۹. ...

۱۰۰. ...